

ہدویت از نگاہ قرآن

استاد تاج آبادی

جلسہ دہم - ۹ تیرماہ ۱۴۰۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه بحث در فلسفه و چرایی مهدویت

اشاره به سیر بحث

بحثی که در ادامه‌ی مباحث مهدویت در جلسه‌ی قبل شروع کردیم ناظر به مساله‌ی راز و فلسفه مهدویت بود. عرض کردیم دو رویکرد و نگاه در اینجا وجود دارد:

رویکرد اول، رویکرد عدالت محور بود و توضیحاتی دادیم که می‌فرمایند راز و دلیل مهدویت ضرورت برپایی قسط و عدالت بر روی زمین است. ملاحظات و تأملاتی در این دیدگاه داشتیم و بعد وارد دیدگاه دوم شدیم. رویکرد دوم: گفتیم دیدگاه دوم که دیدگاه برگزیده و نسبتاً استوارتری نسبت به دیدگاه قبلی است. در مورد این دیدگاه توضیحاتی دادیم و عرض کردیم: این دیدگاه مبتنی بر اصولی است که برگرفته از قرآن کریم میباشند. بخشی از این اصول ناظر به برخی از صفات خداوند متعال هستند و می‌توانیم آنها را اصول خداشناختی مساله مهدویت بنامیم و بخشی از اصول ناظر به ساختار وجودی انسان است که می‌توانیم آن اصول را اصول انسان‌شناختی بنامیم و برخی از اصول ناظر به ویژگی‌های جهان طبیعت است که آنها را اصول جهان‌شناختی می‌نامیم.

در جلسه‌ی قبل اصول خداشناختی و اصول انسان‌شناختی مهدویت را توضیح دادیم و گفتیم اصل اول اصل ربوبیت فراگیر خداوند متعال است و از این اصل به اصل هدایت عامه منتقل شدیم. یعنی آن هدایتی که خداوند متعال برای همه‌ی موجودات دارد. اعم از انسان و غیر انسان.

بحث هدایت‌گری خدا را نسبت به موجودات توضیح دادیم، که مثلاً هادی بودن خداوند نسبت به بذر گندم و نسبت به زمین و نسبت به دریا و حیوانات چگونه است.

لازمه‌ی این اصل هدایت‌گری، اصل رحمت بود که آن را هم توضیح دادیم و گفتیم مجموعه‌ی این سه اصل ما را به اینجا می‌رساند که خداوند متعال به هر نوع از انواع موجودات استعدادهایی داده است و لازمه‌ی صفات خداوند متعال این است که، این استعدادها حتماً به فعلیت برسند. اگر درباره‌ی همه‌ی افراد یک نوع هم به فعلیت نمی‌رسند دست کم باید درباره‌ی گروهی از افراد یک نوع حتی در یک مقطعی از تاریخ به فعلیت برسند. بعد، از این اصل، به اصول انسان‌شناختی منتقل شدیم و عرض کردیم که انسان هم یکی از موجودات عالم است و آیه *قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى* (طه) شامل انسان هم می‌شود و خداوند رب انسان است و خداوند هدایت عامه هم نسبت به انسان دارد.

بعد عرض کردیم که در نوع انسانی این استعداد وجود دارد. استعدادی که در واقع هم استعدادهای مادی و هم استعدادهای معنوی است.

خداوند متعال در انسان دو نوع استعداد قرار داده است. هم استعداد مادی و هم استعداد معنوی. عرض کردیم که لازمه‌ی ربوبیت خداوند متعال و لازمه‌ی هادی بودن خداوند متعال و رحمت عامه این است که این استعدادها را انسان‌ها به فعلیت برسانند. اگر خداوند متعال استعدادهای مادی و فرا مادی در انسان قرار داده است و از آغاز خلقت تا روز قیامت، این استعدادها فعلیت کامل پیدا نکنند. این یعنی لغویت در فعل خداوند متعال. یعنی آفریدن عبث.

به خداوند متعال گفته میشود: تو که می‌دانستی این استعدادهایی که به انسان داده ای هیچ وقت در دنیا به فعلیت نمی‌رسد چرا این استعدادها را دادی؟ دادن این استعدادها لغو و بیهوده و با صفات الهی سازگار نیست.

پس این استعدادها در نوع انسانی باید به فعلیت برسند. اگر در همه‌ی افراد انسان‌ها به فعلیت نرسد، برای فرار از لغویت، دست کم باید برای گروهی از انسان‌ها در مقطعی از تاریخ، این استعدادها مادی و معنوی یا هر دو، باید به کمال فعلیت برسند.

عرض کردیم که ساختار وجودی انسان، به گونه‌ای است که اگر آن استعدادها بخواهند به فعلیت برسند باید جامعه تشکیل شود و زندگی انسان زندگی اجتماعی شود. استعدادها را افراد انسانی در زندگی‌های فردی و خارج از اجتماع به فعلیت نمی‌رسد. انسان‌ها در یک جامعه‌ی صالح و ایده‌آل و آرمانی است که استعدادهایشان به فعلیت میرسند.

و باز عرض کردیم که ساختار وجودی انسان به گونه‌ای است که زندگی اجتماعی انسان نیاز به قانون و برنامه علمی و اخلاقی و عملی دارد. و به تعبیر قرآن نیازمند به دین فطری است دینی که بر اساس فطرت باشد. تا دین فطری در جامعه‌ی انسانی به طور کامل تحقق پیدا نکند آن جامعه آرمانی به فعلیت نمی‌رسد و به طبع آن، استعدادها را انسان‌ها هم به فعلیت نمی‌رسند.

و باز بر اساس آیات قرآن به این نتیجه رسیدیم که آن دین فطری، که می‌تواند جامعه آرمانی را بسازد، دین اسلام است.

و بعد گفتیم که لازمه‌ی این که این دین تحقق کامل پیدا کند و تمام قوانین فکری و اخلاقی و عملی آن در جان انسان‌ها بنشیند و در جامعه پیاده بشود، نیازمند یک انسان کامل و معصوم است که رهبری این جامعه را بر عهده می‌گیرد. آن انسان معصوم، امام عصر عجل الله تعالی فرجه شریف است.

ما با تکیه بر اصول خداشناسی به اصول انسان‌شناختی رسیدیم و به اینجا رسیدیم که لزوماً باید در مقطعی از تاریخ جامع آرمانی تشکیل شود، که در آن جامعه دین، همه‌ی شئونات جامعه را فرا بگیرد و قواعد دینی، همه‌ی روابط و مناسبات و سطوح جامعه را فرا بگیرد و اجرایی شود. در این زمان است که استعدادهای مادی و معنوی افراد آن جامعه به فعلیت می‌رسد.

پیوند مهدویت با اصول جهان‌شناختی

از اینجا به بعد باید وارد این بحث می‌شویم که ما در بررسی آیات و روایات ویژگی‌های عصر مهدوی، به این نتیجه رسیدیم که بر اساس آیات و روایات در عصر مهدوی، هم یک جامعه‌ی آرمانی انسانی تشکیل می‌شود و هم اینکه جهان طبیعت شکوفا می‌شود و برکات الهی فراوان می‌شود.

تلازم بین شکوفایی جهان طبیعت و تشکیل جامعه آرمانی:

این تحولی که در طبیعت رخ می‌دهد بر اساس چه اصولی است؟ و این را باید چگونه تبیین کنیم؟ به بیان دیگر، آیات و روایات عصر مهدویت می‌فرمایند: در عصر مهدوی هم انسانها به لحاظ عقلی و علم و اخلاق و ایمان و روابط اجتماعی و اعمال شکوفا میشوند و هم اینکه جهان طبیعت با انسانها سازگار می‌شود و با این جامعه‌ی آرمانی همراهی می‌کند و نعمت‌ها و لذات و رفاه و آسایش خودش را به طور حداکثری در اختیار این چنین جامعه‌ی آرمانی قرار می‌دهد.

یعنی اینکه آیات و روایات ناظر به یک تلازم و همزمانی در میان شکوفایی جهان طبیعت و تشکیل چنین جامعه‌ی آرمانی.

این همزمانی را ما در آیات و روایات دیدیم و آیات و روایات آن را خواندیم. خود این موضوع، بر چند اصل ناظر است:

اصل اول:

اصل اول، این است که جهان طبیعت یعنی زمین و آسمانها و دریاها و درختان و حیوانات و میوه‌ها و هر آنچه در جهان طبیعت وجود دارد، این امکان و استعداد برای آنها متصور است که در بهترین و کامل‌ترین وضعیت خود ظهور پیدا کنند. یعنی ما بهترین و شکوفاترین درختان و گل‌ها و زیبایی‌ها و نعمت‌ها و لذات مادی را داشته باشیم. یعنی این استعداد در جهان طبیعت وجود دارد که یک جهانی باشد بدون آفت و نقصان و قحطی و خشکسالی و سیل و زلزله و جهانی باشد که همه‌ی نعمت‌ها و مواهب خود را در اختیار بشر قرار بدهد. یعنی به ظهور و شکوفایی برساند.

این استعداد در جهان طبیعت وجود دارد و آن صفات ربوبیت و رحمت و هدایتگری خداوند متعال اقتضا می‌کند که این جهان در یک برهه ای از تاریخ چنین وضعیتی پیدا بکند و همه‌ی مواهب و لذات خودش را بدون هیچ ضرر و خطر و آفت و ناامنی و نقصانی بروز بدهد.

آن صفات الهی هم مستلزم این است که این استعدادها به فعلیت و شکوفایی برسند و جهان طبیعت اگر از آغاز خلقت تا روز قیامت، چنین ظهور و شکوفایی برای انسان‌ها نداشته باشد، باز با آن آیاتی که ناظر به حکمت و رحمت خداوند متعال و هدایتگری خداوند متعال هستند ناسازگار است. پس باید جهان دست کم در یک مقطعی از تاریخ به یک کمال و صلاح و شکوفایی برسد.

اصل دوم:

اصل دیگری که ما از قرآن استفاده می‌کنیم این است که بین شکوفایی و کمال جهان طبیعت با کمال و شکوفایی جامعه انسانی و تشکیل جامعه آرمانی یک تلازم وجودی برقرار است. و یک رابطه‌ی علی و معلولی بین آنها برقرار است. و انگار که جهان طبیعت، شکوفایی و کمالش، معلول شکوفایی و کمال جامعه‌ی آرمانی انسانی است. این هم از آیات قرآن و هم از روایات استفاده می‌شود که من بخشی از آیات و روایات را برای شما می‌خوانم.

تلازم و جودی بین شکوفایی جهان طبیعت و شکوفایی جامعه انسانی در آیات و روایات:

آیه اول:

اولین آیه، آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره‌ی نور است که در واقع سخنان حضرت نوح را بیان می‌کند. حضرت نوح علیه السلام به خداوند متعال گزارش می‌دهد و می‌گوید من در این مدت ۹۵۰ سالی که نبوت داشتم، خدایا، من در طول این مدت به بندگان تو گفتم: **فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا**. استغفار کنید، یعنی دست از کفر و شرک بردارید و ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید و اخلاق را رعایت بکنید اگر این کار را بکنید چه می‌شود؟ **يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا**. اگر استغفار کردید اگر دست از کفر و نفاق و شرک و بی‌اخلاقی برداشتید خداوند کاری می‌کند که آسمان بارش‌های گوارا برای شما داشته باشد. **وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا**. اگر شما ایمان بیاورید و تقوا را رعایت کنید اموال شما خیلی زیاد می‌شود و فرزندان زیادی پیدا می‌کنیم و خداوند باغ‌های فراوانی برای شما می‌آفریند و برای شما رودهایی قرار میدهد.

ملاحظه می فرمایید در این آیات سوره ی نوح میان استغفار و ایمان آوردن و تقوا داشتن و مساله ی شکوفایی آسمان و زمین و باغ ها و آب گوارا و وفور نعمت یک تلازم برقرار کرده است گفته است، شرط رسیدن به چنین زندگی راحت و پر از نعمت و آسایشی این است که شما اسلام بیاورید و کفر رها کنید .
آیه دوم:

آیه ۹۶ سوره اعراف هم همین مطلب را میگوید. وَكَلِمَاتٍ لِّمَنْ هَدَيْنَاكُمْ وَحَقٍّ لِّمَنْ كَفَرُوا وَأَكْبَرُوا وَاللَّيْلِ وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ وَالْحَائِطِ وَمَا تَدْوِي عَنِ الْأَعْدِيَّةِ وَالْجُنِّ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

اگر اهل شهرها و ساکنان شهرها و روستاها و کشورها و جامعه ،ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ما برکات آسمانها و زمینها را برای چنین مردمانی نازل می کنیم. ولی مردمان این سرزمین آیات ما را تکذیب کردند و به جای ایمان کفر ورزیدند. چون اینها این کار را کردند ما نعمتهايمان را از آنها گرفتیم و آنها را دچار مصائب و مرگ و عذاب قرار دادیم . چرا؟ به خاطر کارهایی که در دنیا انجام دادند.

بینید باز این آیه بین اعمال انسانها و بین آن ایمان و کفر انسانها و فسق و طاعت انسانها و شکوفایی عالم طبیعت یا ناسازگاری عالم طبیعت با انسان یک رابطه برقرار کرده است .

آیه سوم:

سوره جن آیه ۱۶ میفرماید: وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا. اگر جن و انس، بر طریقه اسلام و بر و تقوا استقامت بورزند، ما آب های گوارا با آنها می پوشانیم.

مفسران در اینجا گفته آمد: مراد از لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا، یعنی وفور نعمت. یعنی ما نعمت های فراوانی از آسمان و زمین بر آنها مهیا و ظاهر می کنیم.

آیه چهارم:

آیه ی بعد آیه ی ۴۱ سوره ی روم است: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

این فسادها و مسائلی که در دریاها و خشکیها ظاهر شده است مثل زلزله و قحطی و خشکسالی و ناامنی و بیماری به خاطر اعمالی است که انسانها انجام داده اند چرا؟ چون جهان طبیعت را یک کاری کرده ایم این عکس العملها را نسبت به اعمال انسانها داشته باشد و در برابر طاعت و ایمان انسانها آنها سازگار باشند و روی خوش به انسانها نشان بدهند و اگر انسانها راه کج رفتند و از فطرت و دین خارج شدند، روی ناخوشی به انسانها نشان بدهند. یعنی انسانها را مواخذه و مجازات کنند. چرا؟ تا انسانها متنبه شوند و برگردند.

آیه پنجم:

آیهی ۱۱ سورهی رعد می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** ۱۱. اگر ما چیزهایی از شما می‌گیریم و در زندگی شما تغییر حاصل میکنیم و در جامعه بشری ناامنی را به جای امنیت می‌آوریم و اضطراب و استرس را به جای آرامش می‌آوریم و گرسنگی و بیماری را به جای سلامتی و آسایش می‌آوریم بخاطر این است که انسانها تغییر می‌کنند و اخلاق و رفتار و فکرشان تغییر می‌کند.

روایت اول:

و روایات هم زیاد هستند مثلا در نهج البلاغه خطبه ۱۴۳ امیرالمومنین می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِقُصَصِ الثَّمَرَاتِ وَ حَسَبِ الْبَرَكَاتِ وَ إِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ وَ يَقْلَعَ مُقْلَعٌ وَ يَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ وَ يَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ، وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبِيلاً لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَ رَحْمَةً الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ**. خداوند موقعی که انسانها اعمال زشت انجام می‌دهند، ثمرات را از آنها می‌گیرد و نعمت‌ها و مواهبش را هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفیت و ویژگی‌هایشان آنها را ناقص می‌کند و برکاتش را حبس می‌کند و آن گنجینه‌های خیرات حیات مادی و معنوی و غیر دنیوی‌اش را قفل می‌کند و می‌بندد چرا؟ تا انسان‌ها توبه کنند و برگردند و متذکر شوند.

روایت دوم:

روایتی از امام رضا علیه السلام در اصول کافی جلد دو صفحه‌ی ۲۷۵ وارد شده است که امام رضا علیه السلام می‌فرماید: **كُلَّمَا أُحْدِثَ الْعِبَادُ مِنَ اللَّذُنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أُحْدِثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ**. هرگاه جوامع بشری و انسان‌ها مرتکب گناهایی شوند که در گذشته انجام نمی‌دادند یعنی گناهان جدید بسازند، خداوند متعال هم یک بلاها و مصیبت‌ها و ناگواریهایی سر آنها می‌آورد که سابقه نداشته است و تازه هستند. ما تا اینجا آیاتی را طرح کردیم که دلالت بر اصل تلازم و علت می‌کند. علت میان اصلاح جامعه انسانی و اصلاح جهان طبیعت. اصلاح جامعه انسانی علت می‌شود برای اصلاح جهان طبیعت.

در اینجا بحث و پرسش‌های وجود دارد که به آنها نمی‌پردازیم. می‌خواهم بگویم اجمالا این آیات، صرف نظر از سوالاتی که به دنبال دارند، دلالت دارند بر این که بین شکوفایی جهان طبیعت و تحقق جامعه آرمانی انسانی یک رابطه و تلازم وجود دارد.

تبیین چگونگی تلازم:

اما بحث ما بحث بعدی ما این است که چرا چنین تلازمی وجود دارد؟ و این تلازم چگونه است؟ به جای اینکه بگویم چرا بینیم چگونگی و تبیین عقلی این تلازم.

آیا این که جهان طبیعت به گفته‌ی قرآن به جامعه آرمانی، روی خوش و به جامعه‌ی غیر آرمانی و روی ناخوش نشان می‌دهد، این یک امر اتفاقی است؟ و مستقیماً به اراده‌ی خداست؟ یعنی هیچ در ساختار جهان طبیعت و ساختار انسان هیچ رابطه‌ای تکوینی نیست و خدا اینگونه اراده کرده است که هر وقت جامعه‌ی آرمانی مهدوی شکل گرفت خدا جهان طبیعت را شکوفا کند و تا زمانی که چنین جامعه‌ای شکل نگیرد خداوند متعال دامن طبیعت را شکوفا نمی‌کند آیا اینگونه است یا نه؟ واقعا در درون و در باطن جهان طبیعت و در باطن جامعه‌ی آرمانی انسان‌ها یک رابطه تکوینی وجود دارد؟ آیات قرآن و روایات و ادله عقلی چه می‌گویند؟ کدام یک از این دو احتمال را تایید میکنند؟

نظر اندیشمندان:

این بحثی است که هم در آیات و روایات به نوعی اشاره شده است و هم فلاسفه در اینجا نظرهایی دارند و هم عرفان نظراتی دارند. نظر اندیشمندان این است که یک رابطه‌ی تکوینی برقرار است یعنی اندیشمندان احتمال دوم را تایید می‌کنند، که بین جهان طبیعت و اعمال انسان‌ها و جامعه‌ی آرمانی یک رابطه‌ی تکوینی و یک پیوند و اتصال برقرار است نه اینکه فقط معلول اراده‌ی مستقیم خداوند متعال باشد.

از منظر قرآن و روایات:

اما اگر ما بخواهیم قرآنی بحث بکنیم یک دسته از آیات را که ما کنار هم قرار بدهیم ما را به این تلازم تکوینی میرساند و راهنمایی می‌کند و به ما می‌فهماند که بین اصلاح جامعه‌ی انسانی و اصلاح و شکوفایی جهان طبیعت، یک رابطه‌ی ارگانیک و درونی و ذاتی برقرار است.

آیات دال بر آگاهی جهان طبیعت:

آیات را من دسته بندی می‌کنم اولین آیات آیتی است که دلالت دارد بر اینکه جهان طبیعت آگاهی دارد. جهان طبیعت هم خودآگاه است و هم خدا آشناست و هم خدا را عبادت می‌کند. یعنی هم آگاهی دارد به خود و هم آگاهی دارد به خدا و هم خدا را عبادت می‌کند و این عبادت او عبادت آگاهانه است. آیاتی از قرآن کریم چنین دلالتی دارند.

آیه اول:

اولین آیه آیه‌ی ۴۴ سوره اسرا است: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۗ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا** هیچ چیزی در جهان طبیعت پیدا نمی‌کنید مگر این که خدا را تسبیح می‌کند سنگ‌ریزه‌ها، کوه‌ها، حشرات حیوانات، پرندگان، آسمان‌ها و کهکشان‌ها دست روی هر چیزی که بگذارید قرآن می‌فرماید: آن شیء هم حمد

خدا را به جا می آورد هم تسبیح می کند و هم در آیهی بعد می گوید عبادت دارد، ولی شما تسبیح این موجودات را نمی شنوید و نمی بینید چون گوش شنوا ندارید. گوش برزخی ندارید.

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم. با شما نامحرمان ما ناخوشیم.

این جهان طبیعت و آسمانها و حیوانات نطق دارند و با خدا سخن می گویند و عبادت می کنند ولی ما نمی شنویم.

در آیه بعد می فرماید: **كُلُّ قَدٍّ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ ۗ**. فکر نکنید که این موجودات یک عبادت تکوینی و ناآگاهانه دارند. یعنی وجود آنها دلالت می کند بر وجود خدا و کمال خدا!! نخیر. اینها عالم هستند به این که چه کاری انجام می دهند و به تسبیحی که دارند انجام می دهند علم دارند.

آیه دوم:

آیهی ۱۱ سوره ی مبارکه ی فصلت می فرماید: **فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ**. به آسمانها و زمین گفتیم ای آسمانها و ای زمین و ای موجودات عالم طبیعت، یا باید با رضایت، از ما اطاعت کنید یا از روی کراهت. گفتند ما از روی رغبت قلبی تو را اطاعت میکنیم.

آیه سوم:

در سوره مریم آیه ۹۳ می فرماید: **إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا**. روی هر موجودی که در آسمانها و زمین شما دست بگذارید عبد خداست و خدا را اطاعت می کند.

پس این آیات می گویند موجودات، خودشان و خدا و عبادت و تسبیح و حمد را می شناسند و با آگاهی، خدایی را که می شناسند عبادت می کنند.

اصل سوم:

اصل دیگری که از قرآن به دست می آید این است که جهان طبیعت نسبت به ویژگی های درونی انسانها ناآگاه نیست. بلکه آگاه است و تشخیص می دهد جهان طبیعت کفر انسانها از ایمانشان تشخیص می دهد یعنی جامعه مومن را از جامعه غیر ایمانی تشخیص می دهد و انسان کافر را از انسان مومن تشخیص می دهد. یعنی آن رفتارهای ارزشی انسانها چه مثبت و چه منفی می شناسند.

آیات متعددی بر این مساله دلالت دارد یکی همان ماجرای هدهد است که مدتی غایب بود و حضرت سلیمان سراغ او را گرفت و بعد از آن که غیبت کرده بود حاضر شد حضرت سلیمان فرمود من تو را عذاب می کنم گفت عذاب نکن. من خبرهای جدید برای تو دارم گفت خبر چیست گفت از سرزمینی عبور می کردم و پادشاه آن سرزمین یک زن بود. مردمان آن سرزمین خورشید را می پرستیدند و آنها لشکریان بزرگی داشتند و به لحاظ

نظامی قوی بودند و سربازان زیادی داشتند. و به لحاظ اقتصادی وضع آنها خوب بود و خود این ملکه‌ی سرزمین که یک زن و خانم بود یک عرش بزرگی داشت یک تخت بزرگی داشت اینهایی که در آن سرزمین خورشیدپرست شده بودند و خدا را نمی‌پرستیدند به این دلیل بود که شیطان آنها را فریب داده بود.

ببینید هدهد از بالای یک سرزمین عبور می‌کند و می‌فهمد که این‌ها مومن هستند یا نیستند خداپرست هستند یا خورشید پرستند و وضع مالی و اقتصادی و رفاهی آنها خوب است یا بد است و اینکه فرمانروای آنها زن است یا مرد است و غیره.

در آیات قرآن داریم که فردای زمین جمادات شهادت می‌دهند *يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا*. سنگ ریزها و درختان بر علیه اعمال انسان‌ها شهادت می‌دهند. پس این قطعه زمینی که فردای قیامت می‌خواهد بر علیه فلان کافر شهادت بدهد الان باید کفر او را بشناسد و ضبط کند و مشاهده کند تا بتواند فردای قیامت بر علیه این کافر شهادت بدهد. آیاتی که می‌گوید اعضا و جوارح انسان‌ها فردای قیامت شهادت می‌دهند.

از این دو دسته آیات به این نتیجه می‌رسیم که هر موجودی در جهان طبیعت یک جنبه‌ی روحی و تجردی دارد. به تعبیر دیگر نفس و روح دارد. موجودات عالم طبیعت یک مرتبه از روح و تجرد را دارند یعنی شما موجود مادی صرف در عالم طبیعت پیدا نمی‌کنید چون اگر موجودات عالم طبیعت، آگاهی و شعور و درک و عبادت و اینها دارند پس این‌ها لازمه‌ی روح داشتن است. همان طور که انسان بدن و نفس دارد، جهان طبیعت هم بدن و روح دارد و با آن روح و نفس است که جهان طبیعت این آگاهی‌ها را نسبت به خدا و اعمال انسان‌ها دارد. این هم یک اصل است.

اصل چهارم:

اصل بعدی این است که جهان طبیعت، یک هدف فرامادی دارد یعنی جهان طبیعت در حال حقیقت به سوی یک مقصد فرامادی است. آیات متعددی بر این مسأله دلالت دارند. عارفان هم در کتاب‌های عرفانیشان دلایل متعددی برای اثبات این مدعا آورده‌اند

در سوره روم خداوند متعال می‌فرماید: *أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ ۗ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ*. آیا این کافران تفکر نمی‌کنند در درون خودشان تا به این یقین برسند که آسمان‌ها و زمین و هر موجودی که در آسمان‌ها و زمین است یک وجود حقانی هم دارد و یک اجل مسمیایی هم دارد. همین‌طور که انسان‌ها اجل مسمی دارند و اجل مسمی انسان‌ها با ملاقات خداوند متعال رخ می‌دهد، جهان طبیعت هم یک اجل مسمی دارد. یعنی جهان طبیعت هم به سوی لقاءالله پیش می‌رود.

آیه‌ی دیگری هم داریم که می‌فرماید: وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ (۴۲ نجم) همه موجودات به پروردگار ختم می‌شوند. وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹ آل عمران) همه‌ی موجودات به سمت خداوند متعال رجوع پیدا می‌کنند. پس موجودات عالم طبیعت یک جنبه‌ی باطنی و ملکوتی دارند یعنی یک مرتبه از روح و نفس دارند که با همان به سمت بقا و ابدیت و بازگشت به پروردگار عالم سیر می‌کنند. بازگشت به خدا و و لقاءالله یعنی وجود ابدی پیدا کردن. موجودی که به لقاءالله می‌رود (وجود مادی خودش را از دست می‌دهد) یعنی یک وجود ابدی پیدا می‌کند و یک وجودی پیدا می‌کند که همه‌ی استعدادهایی که دارد و مربوط به آن عالم است، خداوند متعال در آنجا برای او به فعلیت می‌رساند.

پس برای جهان طبیعت چنین ویژگی‌های ذکر شده است مثل خودآگاهی، خداشناسی و آگاهی نسبت به اعمال ارزشی انسان‌ها و اینکه جهان طبیعت هم مثل انسان‌ها یک غایت و هدف فرامادی دارد. همان طور که انسان‌ها یک غایت فرامادی دارند و آن رسیدن به جهان ابدی است، جهان طبیعت هم دارد به سوی جهان ابدی پیش می‌رود، زمین و آسمان و گیاهان و درختان و اینها تدریجاً دارند به آن سمت پیش می‌روند
اصل بنجم:

اصل بعدی که هم از ادله عقلی و هم از برخی از آیات قرآن به دست می‌آوریم این است که جهان طبیعت یک واحد شخصی است یعنی اشیا جهان طبیعت هر چند به ظاهر و به چشم ما منفک و مستقل از یکدیگر هستند. مثلاً زمین از خورشید مستقل است و دریا از کوه‌ها استقلال دارد و پیوند و رابطه‌ی ظاهری ندارند و گیاهان هیچ ارتباطی با حیوانات ندارند و حیوانات ارتباطی با سنگریزه‌های ته اقیانوس‌ها ندارند. یک گسستگی و بی‌ارتباطی می‌بینیم اما در عالم واقع اینگونه نیست اجزاء جهان طبیعت یک پیوند عمیق دارند. نظر علامه طباطبائی:

برخی از فلاسفه جهان طبیعت را به یک زنجیر تشبیه می‌کنند. مثل مرحوم علامه طباطبائی رضوان‌الله‌علیه و دیگران می‌فرمایند: شما اگر حلقه‌ی اول زنجیر را به سمت خودتان بکشید شما به ظاهر فقط همان حلقه اول به شما نزدیک می‌شود و حلقه‌های بعدی هم لرزشی پیدا می‌کند اما این حرکت شما در همه‌ی حروفات این زنجیر اثر گذاشته است هر چند به چشم شما نیاید.

می‌گویند اگر شما یک چکشی را بر روی سنگی آهنی بزنید امواجی که تولید می‌کند به همه‌ی کلهکشان‌ها اثر آن می‌رود و بر همه‌ی اجزای طبیعت اثر خودش را می‌گذارد این را هم فلاسفه و هم فیزیکدانان تصریح کرده‌اند.

بنابراین همه‌ی حوادثی که در عالم طبیعت وجود دارد یک ارتباطی با همدیگر دارند از جمله انسان که یک جزئی از علم طبیعت است. ما انسان‌ها اعمال جسمانی با همه‌ی اجزای طبیعت ارتباط داریم. برخی از حکما و فلاسفه به درستی گفته‌اند که جهان طبیعت مثل بدن انسان می‌ماند. همچنان که بین اجزای بدن انسان یک رابطه‌ی ارگانیک و پیوند عمیق وجود دارد که اگر یک عضو بخواهد کارش را به درستی انجام بدهد، تمام اعضای بدن هم باید به درستی کارشان را انجام بدهند و اگر یک عضوی از اعضای بدن انسان اختلال پیدا بکند، اثر آن در همه اعضا و جوارح نمایان می‌شود. هرچند در برخی از اعضا نمایان شود و در برخی از اعضا نمایان نشود، می‌گویند جهان طبیعت هم همین گونه است و این چنین پیوندی وجود دارد و معتقد همانطور که بدن انسان را یک روح و نفس واحد کلی تدبیر می‌کند، جهان طبیعت هم یک نفس و روح مجرد دارد که کل جهان طبیعت از جمله انسان‌ها که جزئی از طبیعت هستند تحت تاثیر آن نفس کلی هستند. اصل دیگر این است که بدن ما با اجزای جهان طبیعت ارتباط و پیوند دارد فعلهای جسمانی ما هم چنین رابطه‌ای با اجزا طبیعت دارند مثلا من این سخنی که الان می‌گویم بر حسب ظاهر مثلا در این اطراف محدود من اثر می‌گذارد اما فلاسفه و فیزیکدانان می‌گویند این صوت بنده به همه‌ی اجزای عالم به نوعی اثر دارد و تغییر ایجاد می‌کند.

آیا جنبه‌ی باطنی اعمال ما هم چنین ارتباطی با باطن جهان طبیعت و خود ظاهر جهان طبیعت هم دارد یا ندارد؟ یعنی کفر که یک عمل باطنی است و ایمان که یک عمل باطنی و اخلاص و احسان و انفاق عدالت ورزی و عبادت خدا کردن و متضادهای این‌ها آیا اینها هم در جهان طبیعت تاثیر و تاثر دارند یا نه؟ یک علیت تعاملی بین این اعمال باطنی ما و جهان طبیعت هم وجود دارد یا نه؟ بزرگان ما می‌فرمایند: بله. فلاسفه و عارفان این را تایید میکنند و از آیات و روایات هم استفاده می‌شود که یک تعاملی بین این اعمال باطنی ما و جهان طبیعت هم وجود دارد.

یک بیانی مرحوم علامه‌ی طباطبایی در ذیل آیه‌ی ۶ سوره اعراف دارد و یک بیانی در ذیل آیات ۲۳ تا ۲۵ سوره هود دارند. من بخشی از بیان ایشان را در ذیل آیه‌ی ۹۶ سوره‌ی اعراف می‌خوانم:

ایشان می‌فرماید: موجودات جهان مانند اعضای بدن به هم مرتبط هستند و صحت و سقم یک عضو در صدور افعال دیگر اعضا موثر است جهان با اجزایش به گفته‌ی قرآن، همگی به سوی خدای و همچنین هدفی که خداوند متعال برای جهان مقدر کرده است در حرکت است. اختلال و انحراف یک جز از اجزای جهان، خصوصا اگر از اجزای برجسته‌ی جهان باشد در سایر اجزاء جهان اثر می‌گذارد. لذا آثاری هم که سایر اجزای جهان نسبت به این جزء مثلا انسان دارند، اگر عمل این جز فاسد شد و خارج از آن حد فاسد شده و آسیب

دیده است اگر به آن مسیر و فطرتش برگردد، اجزاء دیگر جهان هم با او همراهی می‌کند به او کمک می‌کنند اما اگر این جز بر انحراف و فساد خودش باقی بماند اجزاء جهان از درون عالم و از بیرون، یعنی ظاهرا و باطنا به مقابله و مبارزه با این جزء بر میگردند

بعد می‌فرماید: این یکی از سنت‌های الهی است. هیچ جزئی از اجزای طبیعت از این سنت مستثنی نیست حتی انسان هم مستثنی نیست. می‌فرماید: اگر امت و انسان‌هایی از راه دین و فطرت منحرف شوند، اسباب طبیعی و اجزای طبیعت که بر انسان احاطه دارند مختل می‌شود. یعنی اختلال اعمال انسان‌ها و فساد باطنی و عملی انسانها، در حرکت و ویژگی و ساختار جهان طبیعت، اثر خودش را دارد. و آن اثر سوء را جهان طبیعت به خود انسان باز می‌گرداند چگونه؟ با هجوم بلایا و مصائب این کار را انجام می‌دهد. آسمان از باراندن باران‌های فصلی و زمین از رویاندن زراعت و درختان دریغ می‌کند و در عوض باران‌های غیرفصلی مثل سیل و صاعقه به راه می‌افتد. زلزله و بیماری‌های بدون علاج و قحطی، عکس‌العملی است که جهان طبیعت نسبت به این انحرافی که در بشر رخ داده است نشان می‌دهد.

خدا با این حوادث چنین آنتی را به توبه و بازگشت به مسیر فطرت وا میدارد. هم وجود انسان و هم اعمال و رفتارشان با جهان طبیعت ارتباط دارد. از اینجا به بعد ایشان دارند نتیجه‌گیری می‌کنند: پس هم وجود انسان (یعنی جسم و روح انسان) و اعمال و رفتارشان با جهان طبیعت ارتباط دارد و اگر اعمال انسان صالح و سازگار با هدف جهان طبیعت شد، (گفتیم هدف جهان طبیعت لقاالله است و رو به صلاح و نیکی است) اگر اعمال انسان با جهانی که خداشناس و مطیع خدا و سالک الی الله است، اگر اعمال انسان با جهان سازگار شد موجودات جهان هم با این انسان سازگار می‌شوند و برکات خود را برای چنین جامعه‌ای سرازیر می‌کنند.

اما اگر جامعه‌ی انسانی به ناسازگاری و فساد به انحراف خودش ادامه دهد جهان یکپارچه بر علیه او قیام می‌کند، تا یا او را به مسیر فطرت و دین برگرداند و یا او را به دست نابودی بدهد.

این بیاناتی هست که ایشان دارند. بنابراین مجموعه‌ی عرایض بنده و آیاتی که در اینجا خواندم این است که اولاً بین شکوفایی جهان طبیعت و اصلاح جامعه‌ی بشری یک تلازم برقرار است و آیاتی را خواندم که چنین دلالتی داشت و بعد به این نتیجه رسیدیم که جهان طبیعت و نظام بشری هر دو به سوی کمال و شکوفایی در حال حرکت هستند و این تلازم بر اساس آیات قرآن و روایات، در مقطعی از تاریخ رخ می‌دهد. و آیات این بخش را که ملاحظه فرمودید و بیانات عرفان و فلاسفه را گفتیم.

بنابراین مجموعه‌ی این اصول که برخی از آنها ناظر به صفات خداوند متعال است و برخی از آنها ناظر به ویژگی‌های انسان‌ها بود و برخی از آنها ناظر به جهان طبیعت، عصر مهدوی و ویژگی‌های انسانی و طبیعی و

جهان‌شناسی عصر مهدوی را تعیین می‌کند. و ملاحظه فرمودید که براساس این آیات، تحقق عصر مهدوی یک اتفاق دفعی نیست که خداوند بخواهد در یک زمانی اراده‌ی خود را مستقیماً محقق کند. بلکه این حرکت به سوی چنین مقطعی از تاریخ، استعدادش در ذات انسانها و ذات جهان طبیعت، نهادینه شده است و روزی به فعلیت می‌رسد.

این بخش هم تمام شد. بخش آخر ما بحث انتظار است مبحثی که دوستان پیشنهاد دادند به این بحث اضافه کنیم. موضوعی که بنده انتخاب کرده بودم تا همین بخش بود ولی بحث انتظار هم به خاطر درخواست که بعضی از دوستان داشتند، انشاءالله در جلسه‌ی بعد طرح بکنیم و سوالاتی که در دو سه جلسه قبل بودند و برای من فرستادید به همه آنها جواب می‌دهیم.